

# عصرِ روشنگری

---

**John M. Dunn**

جان ام. دان

عصرِ روشنگری / جان ام. دان: ترجمه مهدی پرتوی - تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.

ISBN 964-311--

ص: مصور، نقشه.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

*The Enlightenment*

عنوان اصلی:

کتابنامه: ص. [] - .

الف / DSR [ج]

۱۳۸۱

م۸۰-

کتابخانه ملی ایران

---

# عصرِ روشنگری

جان ام. دان

ترجمه مهدي حقيقت خواه

این کتاب ترجمه‌ای است از:

***The Enlightenment***

*John M. Durn*

Lucent Books, 1999



**انتشارات قنوس**

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

جان ام. دان

**عصر روشنگری**

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ ششم

۷۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۱ - ۴۱۲ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 412 - 1

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

## فهرست

پیشگفتار: پاشیدن نور بر تاریکی	۹
۱. ریشه‌های روشنگری	۱۵
۲. پیدایش فیلسوفان فرانسوی	۳۳
۳. حمله به مسیحیت	۴۹
۴. طغیان علیه عقل	۶۵
۵. پیکار در راه اصلاح جامعه	۸۳
۶. پیدایش و زوال جنبش روشنگری	۹۹
۷. میراث روشنگری	۱۲۱
یادداشت‌ها	۱۲۹
برای مطالعه بیشتر	۱۳۳
منابع مورد استفاده	۱۳۵
نمایه	۱۳۹

## رویدادهای مهم در تاریخ عصر روشنگری

۱۵۷۵ ۱۵۵۰ ۱۵۳۵ ۱۵۰۰ ۱۴۷۵ ۱۴۵۰ ۱۴۳۵ ۱۴۰۰ ۱۳۷۵ ۱۳۵۰

۱۷۳۹

دیوید هیوم رساله‌ای در باب سرشت انسان را منتشر می‌سازد.

۱۷۴۷

ژولین آفری دو لامتری انسان یک ماشین را منتشر می‌کند.

۱۷۴۸

بارون دولایرد دو مونتسکیو روح‌القوانین را منتشر می‌کند.

۱۷۴۹

ژان ژاک روسو مقاله «پیشرفت علوم و فنون موجب تباهی یا بهبود رفتار انسان شده است؟» را منتشر می‌سازد؛ هنری فیلدینگ تام جونز را منتشر می‌کند.

۱۷۵۱

جلد اول انسیکلوپدیا [دایرة‌المعارف] به چاپ می‌رسد.

۱۷۵۴

روسو مقاله «گفتار در باره منشأ نابرابری در میان انسان‌ها» را منتشر می‌سازد.

۱۶۹۷

پیر بایل فرهنگ تاریخی و انتقادی را منتشر می‌کند.

۱۷۱۱

جوزف آدیسون و ریچارد استیل اسپیکتاتور [تماشاگر] را منتشر می‌سازند.

۱۷۱۷

انجمن فراماسون تأسیس می‌شود.

۱۷۱۹

دانیل دوفو رایشسون کروزو را منتشر می‌کند.

۱۷۲۰

جان تولند دلایل دادن تابعیت به یهودیان در بریتانیای کبیر و ایرلند را منتشر می‌سازد.

۱۷۲۶

ولتر به انگلستان می‌گریزد.

۱۷۳۴

ولتر مکتوبات در باره کشور انگلستان را منتشر می‌کند.

۱۳۵۰

رنسانس در ایتالیا آغاز می‌شود.

۱۵۱۹

مارتین لوتر انقلاب پروتستانی را آغاز می‌کند.

۱۶۲۴

لرد هربرت او چربری در باب حقیقت را منتشر می‌سازد.

۱۶۸۲

پیر بایل اخبار جمهوری ادبیات را تأسیس می‌کند.

۱۶۸۷

ادموند هالی اصول ریاضیات اسحاق نیوتن را منتشر می‌کند.

۱۶۸۸-۸۹

«انقلاب شکوهمند» در راه است.

۱۶۹۰

جان لاک دو رساله در باب حکومت را منتشر می‌سازد.

۱۷۶۰

فرقه «ایلو میناتی» [روشن ضمیران] تأسیس می‌شود؛ تریسترام شانندی اثر لارنس استرن منتشر می‌شود.

۱۷۶۱

روسو ژمان هلوئیز جدید را منتشر می‌کند.

۱۷۶۲

روسو امیل و قرارداد اجتماعی را منتشر می‌کند.

۱۷۶۴

سزار بکاریا رساله‌ای در باره جرم و مجازات را منتشر می‌کند.

۱۷۷۰

بارون هولباخ نظام طبیعت را منتشر می‌سازد.

۱۷۷۱

کلیسای کاتولیک با فیلسوفان معتقد به اصول انسیکلوپدیا [دایرةالمعارف] به مقابله برمی‌خیزد.

۱۷۷۶

اعلامیه استقلال منتشر می‌شود؛ انقلاب آمریکا آغاز می‌گردد؛ آدام اسمیت ثروت

ملل را منتشر می‌سازد؛ نهضت ادبی «اشتورم اوند درانگ» (غوغا و تلاش) در راه است؛ ادوارد گیبون زوال و سقوط امپراتوری روم را منتشر می‌سازد.

۱۷۸۱

امانوئل کانت نقد خود ناب را منتشر می‌سازد.

۱۷۸۳

ایالات متحده استقلال خود را از بریتانیای کبیر به دست می‌آورد؛ یوزف دوم پادشاه اتریش فرمان رواداری مذهبی را صادر می‌کند؛ پیتر و تامبیرینی در باره رواداری دینی و مدنی را منتشر می‌سازد.

۱۷۸۴

جان و چارلز ویزلی کلیسای متدیست را تأسیس می‌کنند.

۱۷۸۷

قانون اساسی ایالات متحده به تصویب می‌رسد.

۱۷۸۹

«منشور حقوق شهروندان» تصویب و به قانون اساسی ایالات متحده افزوده می‌شود؛ انقلاب فرانسه آغاز می‌شود؛ مجلس ملی فرانسه «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» را تصویب می‌کند.

۱۷۹۱

فرانسه قانون اساسی جدیدی را به تصویب می‌رساند؛ آلیمپ دوگوژ «اعلامیه حقوق زن» را منتشر می‌سازد.

۱۷۹۳-۹۴

حکومت ترور در فرانسه

۱۷۹۴

انقلاب فرانسه به پایان می‌رسد.

۱۸۰۴

ناپلئون امپراتور فرانسه می‌شود.

۱۸۰۹

تفتیش عقاید در ایتالیا به پایان می‌رسد.





## پیشگفتار

### پاشیدن نور بر تاریکی

روشنگری یک دوره شور و هیجان فکری شدید بود که تقریباً از ۱۶۵۰ تا ۱۷۸۹ میلادی طول کشید. این بیش‌تر یک شوریدگی بود تا جنبشی سازمان‌یافته و هدف مبرمش پاشیدن نورِ فهم و ادراک بر تاریکی نادانی، خودخواهی، و اَبَله‌ی آدمی بود.

انگلستان گهواره و خاستگاه و فرانسه سرزمین بلوغ و بالندگی روشنگری بود، که سرانجام به کشورهای دیگر گسترش یافت، از جمله به آمریکا که در آن‌جا بیش از هر جای دیگری هدف‌هایش تحقق یافت.

با آن‌که در این پیکار تاریخی بسیاری نقش داشتند، نامدارترین پیشگامان آن اندیشمندان، نویسندگان، سیاستمداران، بازرگانان، اشراف، انقلابیون، و علمای الهی فرانسوی بودند که فیلسوف نامیده می‌شدند.

در نخستین روزهای عصر روشنگری، اکثر فیلسوفان از نیروی خرد انسان و روش علمی – به جای ایمان، عاطفه، وفاداری، خرافه، و فرمانبرداری از قدرت – به عنوان بهترین ابزار حل مشکلات آزردهنده اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی دفاع می‌کردند. بسیاری از آن‌ها با این اندرز ژرد چسترفیلد، نویسنده انگلیسی قرن هجدهم، همداستان بودند: «بهنگام با عقل خود مشورت کن: نمی‌گویم که همیشه راهنمای بی‌لغزشی است، چرا که عقل لغزش‌ناپذیر نیست؛ اما به هر حال بهترین راهنمایی است که می‌توان از آن پیروی کرد.»<sup>۱</sup>

از نظر این مریدانِ عقل تقریباً همه چیز را می‌شد آماج قرار داد. آن‌ها به این می‌اندیشیدند که: کدام جامعه بهترین عملکرد را دارد؟ چرا قوانین نامنصفانه و ظالمانه چنین فراوانند؟ جهان چگونه اداره می‌شود؟ آیا خدایی هست؟ آیا به راستی، چنان که علمای الهی مدعی‌اند، تنها چهار هزار سال از عمر زمین می‌گذرد؟ آیا قوانین طبیعی‌ای وجود دارد که بر امور انسان حاکم باشد؟ آیا ذهن خردورز انسان می‌تواند آن‌ها را درک کند؟ چه کسی قدرت و اختیار فرمانروایی دارد؟ ذهن انسان چگونه کار می‌کند؟ آیا می‌توان به اطلاعاتی که

در بارهٔ جهان واقعی به ما می‌دهد اعتماد کرد؟ اگر نه، آیا انسان اصلاً می‌تواند چیزی را بشناسد؟

انگیزه هواداران روشنگری فراتر از کنجکاویِ صرف بود. بسیاری از آن‌ها از پادشاهی‌های اروپا بیزار بودند و فرمانروایان را متهم می‌کردند که اتباع خود را بازیچهٔ بازی‌های خطرناک و قدرت‌طلبانهٔ خود می‌کنند. این فیلسوفان از طبقهٔ اشراف زمیندار نیز دل خوشی نداشتند، چرا که آن‌ها به سنت‌های کهنهٔ قرن‌ها پیش چسبیده بودند که به آن‌ها سهم نامنصفانه‌ای از قدرت، اعتبار، امتیازهای اختصاصی، و معافیت مالیاتی به هزینهٔ اکثریت می‌داد.



دو مرد در حال بحث و جدل دانشورانه. در دورهٔ روشنگری، مردان دانش‌آموخته می‌کوشیدند برای فهم جهان از عقل بهره‌گیرند.

اما هواداران روشنگری بیش‌ترین خشم خود را متوجه مذهب نهادی شده، به ویژه کلیسای کاتولیک، می‌کردند، که بسیاری بر این عقیده بودند که از راه ترس، ارباب، تهدید، و دانش دروغین از تمام مردم سوءاستفاده می‌کند.

خدا در زندگی بسیاری از اندیشمندان عصر روشنگری دیگر نیروی مهمی به شمار



شیمیدانان قرن هجدهم در یک آزمایشگاه ابتدایی مشغول کارند. فیلسوفان عصر روشنگری، برخلاف متفکران قرون وسطایی، می‌کوشیدند نظریه‌های علمی را در عمل بیازمایند و خرافه‌ها را بزدایند.

نمی‌رفت. مردان و زنان عصرِ روشنگری نفع شخصی و شعور خود را راهنمای خویش قرار می‌دادند، چنان که در گذشته هرگز سابقه نداشت. تاریخدان ویلیام اچ. مک‌نیل می‌نویسد: «به جای انتظار برای بازگشت مسیح، عقل جسورانه وظیفه نجات بشریت از تمام بدبختی‌ها، تبهکاری‌ها و ابله‌ی‌های گذشته را بر عهده گرفت.»<sup>۲</sup>

روشنگری نیز، مانند هر پیکار تازه‌ای که در پی ایجاد تحول اجتماعی گسترده‌ای است، موجب صف‌بندی منتقدان و دشمنان شد. نیرویی در برابر فیلسوفان سر برآورد. در سراسر اروپا، رهبران دینی و حکومتی فیلسوفان را محکوم کردند و مورد آزار و پیگرد قرار دادند و آن‌ها را به خیانت، آشوب، و الحاد متهم ساختند.

منتقدانی نیز در درون صفوف خود جنبش روشنگری پدیدار شدند. دگران‌دیشان می‌گفتند کاربرد عقل نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد. به عقیده آن‌ها در دل انسان برای ایمان، عاطفه، و احساس نیز جایی وجود داشت.

این توجه تازه به احساس انسان این جنبش را سُست نکرد، بلکه صرفاً با افزودن یک انگیزه انسان‌دوستانه آن را گسترش داد. عقل و احساس در کنار یکدیگر در ریشه‌کن ساختن بی‌رحمی و بی‌عدالتی کار زیادی از پیش بُردند. خرافه‌ها رنگ باخت. به روش دیرینه سوزاندن ساحران پایان داده شد. اکثر کشورهای اروپایی خود را از برده‌داری و شکنجه‌رها ساختند. زمامداران قوانین منصفانه‌تری را به اجرا گذاشتند. فیلسوفان موفق شدند شالوده رفتاری انسانی‌تر را با زنان، کودکان، و اقلیت‌ها بنیان بگذارند. آن‌ها همچنین از قدرت پادشاهان، پاپ‌ها، و کشیشان کاستند و به زایش اندیشه حقوق بشر برای همه انسان‌ها کمک کردند.

و بالاخره، فیلسوفان موفق شدند طرز فکر میلیون‌ها نفر را در بارهٔ دین، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی، ادبیات، هنر، موسیقی، علم، الگوهای رفتاری، و حتی سرشت واقعیت تغییر دهند. آن‌ها همچنین به فراهم آوردن زمینه برای انقلاب‌های دموکراتیک در آمریکا و فرانسه کمک کردند.

با وجود این دستاوردهای ماندگار، منتقدان جنبش روشنگری اصرار داشتند که حرمت شکنی و شک‌اندیشی‌ای که فیلسوفان باعث اشاعهٔ آن شدند نظم اجتماعی را به شدت سست‌بنیان کرد و در برآمدن حکومت سبعمانهٔ اراذل که حاصل انقلاب فرانسه بود نقش داشت. آن‌ها همچنین استدلال می‌کردند که روشنگری راه را برای دنیای مدرن

بی‌روح، مادی‌گرا، و بی‌خدایی هموار کرد که در آن میلیون‌ها انسان خود را در زندگی ره‌گم کرده، بی‌هدف، و از خود بیگانه می‌یابند.

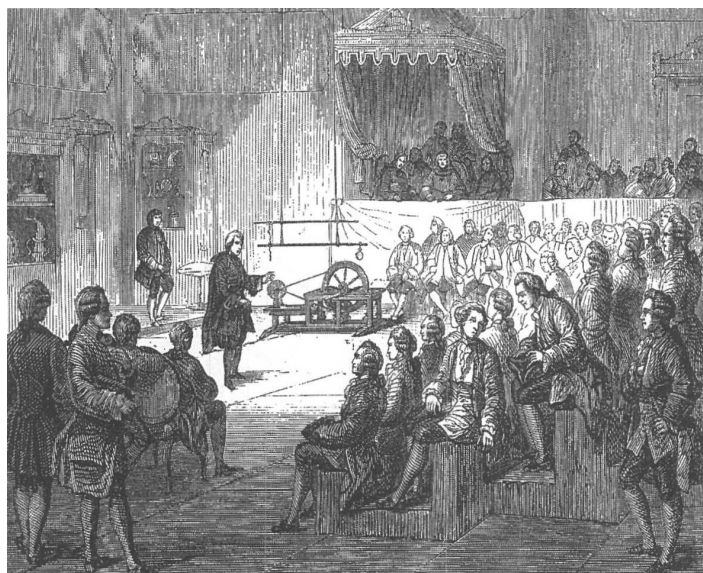
خوب یا بد، روشنگری نقطهٔ عطفی در تاریخ بود که عصر جدید را با خود به همراه آورد. همان‌طور که تاریخدان لوییژ برِدولد می‌گوید: «در یک کلام، روشنگری دوره‌ای بود که در آن اروپا به واقع از قرون وسطی بیرون آمد و اندیشهٔ مدرن تولد یافت.»<sup>۳</sup>



## ریشه‌های روشنگری

امانوئل کانت، فیلسوف نامدار آلمانی، زمانی پرسید: «آیا ما اکنون در عصر روشن‌نگر زندگی می‌کنیم؟ پاسخ چنین است: نه، بلکه ما در عصر روشنگری زندگی می‌کنیم.»<sup>۴</sup>

کانت، مانند بسیاری دیگر از اندیشمندان اروپایی و آمریکایی، عقیده داشت که مشخصه عصر او – قرن هجدهم – اشتیاق شدید انسان به دانستن حقیقت است. ایزایا برلین، پژوهشگر عصر روشنگری، می‌نویسد: «قرن هجدهم شاید آخرین دوره در تاریخ اروپای غربی است که... [توانایی ذهن انسان به دانستن همه چیز]... گمان می‌رفت هدفی دست‌یافتنی است.»<sup>۵</sup>



مردان در یک کلاس فیزیک در کالج ناوار فرانسه به سال ۱۷۵۴ حضور یافته‌اند. روشنگری اشتیاق فزاینده‌ای به آموختن در باره جهان و بهسازی خود از راه مطالعه ایجاد کرد.

بیش‌تر این دانش‌طلبی محصول‌گرایشی تاریخی بود که در سده‌های پیشین شکل گرفته بود. اما یک وجه عمل‌گرایانه نیز در آن وجود داشت. در این زمان، بسیاری از اروپاییان متقاعد شده بودند که دانش، حقیقت‌جویی، و دیگر اشکال روشنگری برای نوسازی جامعه فاسد و ناعادلانه‌ای که به نفع پادشاهان، اشراف، و روحانیان و به زیان دیگران بود، لازم است. ریشه‌های روشنگری به رُسنانس برمی‌گشت، به یک نوزایی در آموختن که، پس از قرن‌ها کندی نسبی - اگر نه ایستایی - در رشد فکری طی قرون وسطی در اروپا، از حدود ۱۳۵۰ آغاز شد. برعکس، رُسنانس عصری بود که بر مطالعه، آموزش، و بهسازی خود تأکید داشت. اندیشمندان، نویسندگان و هنرمندان آن ادبیات کلاسیک یونان و روم را، که طی قرون وسطی نادیده گرفته یا فراموش شده بود، با سربلندی و افتخار «از نو یافتند». اما افراد بااستعداد عصر رُسنانس نیز آثار مبتکرانه‌ای در ادبیات، هنر و معماری آفریدند و شالوده علم نوین را بنیان گذاشتند.

در آن زمان، ماشین‌های چاپ جدید امکان نشر سریع‌تر، گسترده‌تر و ارزان‌تر اندیشه‌های رُسنانس را فراهم ساخت. پیش از آن تمام کتاب‌ها تماماً با دست تهیه می‌شد که فرایندی وقت‌گیر و پُرهزینه بود.

اکتشاف و سیاحت جهان نیز در برآمدن روشنگری نقش داشت. از عصر رُسنانس به بعد، کشتی‌های اروپایی در پی کشف سرزمین‌های ناشناخته جهان در پهنه دریاهای روان بودند. داستان‌هایی که دریانوردان پس از بازگشت از زندگی انسان‌ها در سرزمین‌های دوردست و شگفت‌انگیز تعریف می‌کردند موجب توجه عمیق اروپاییان به فرهنگ‌های دیگر و مقایسه آن‌ها با جوامع خودشان شد.

در این میان، وجه فکری رُسنانس موجب تردید فزاینده نسبت به آموزه‌های کلیسای کاتولیک شد، نهادی که بر زندگی مذهبی در اروپا تسلط داشت. منتقدان بسیاری فساد و اعمال غیراخلاقی درون کلیسا را آشکارا مورد تمسخر قرار دادند؛ آن‌ها تعالیم کلیسایی نظیر تثلیث را زیر سؤال بردند، آموزه‌ای که می‌گفت خدا دارای ذات سه‌گانه است. دسیدریوس اراسموس، انسان‌گرای هلندی، در کتابش گفتگوهای آشنا از شکاکان آینده خبر داد و به تکریم یادگارهای مذهبی، نظیر مریم عذرا، حمله بُرد.

در ۱۵۱۹، مارتین لوتر، راهب آلمانی، علیه سوءاستفاده‌های کلیسا دست به اعتراض زد که در اوج خود به طغیان گسترده‌ای فرا رویید که به «اصلاحگری پروتستان» شهرت یافت. طی قرن‌های شانزدهم و هفدهم، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها به نام خدا به جنگ با یکدیگر



پرداختند. این خونریزی سرانجام از اقتدار کلیسای کاتولیک کاست، اما بسیاری از مسیحیان را نیز در هر دو سو دلسرد و سرخورده ساخت. چطور می توانستند این ادعای رهبران روحانیشان را بپذیرند که صرفاً مذهب آن ها ایمان راستین است؟ تفسیر کدامشان از کتاب مقدس درست بود؟ آیا به راستی کلیسا از رضایت خدا برخوردار بود هنگامی که کسانی را که با اقتدار کلیسا موافق نبودند تحت پیگرد و آزار قرار می داد؟

این پرسش ها دانشوران را، در کنار مردم عادی و پیشوایان دینی، چنان به ژرف نگری و تردید در احکام کتاب مقدس و کلیسا برانگیخت که پیش تر هرگز سابقه نداشت.

## انقلاب علمی

در قرن هفدهم، اروپای غربی خود را با عصر هیجان انگیزی مواجه دید که از آن به انقلاب علمی تعبیر می شد و از روح کنجکاوی ای ریشه می گرفت که رنسانس آتش آن را شعله ور ساخته بود. اینک اختراعات جدیدی وجود داشت که به دانشمندان امکان می داد دنیاهای جدید و شگفت انگیزی را ببینند. مثلاً میکروسکوپ اشکال بسیار ریزی از حیات را نشان می داد که پیش تر هرگز دیده یا حتی تصور نمی شد. در این میان، ستاره شناسان با استفاده از تلسکوپ به تصاویر بزرگ شده سیارات دوردست و دیگر اجرام آسمانی در شب چشم می دوختند و شگفت زده می شدند. این انقلاب در عرصه های دیگری چون کالبدشناسی، شیمی مدرن، اپتیک، فیزیک، و پزشکی نیز گام های بلندی به پیش برداشت.

همه این پیشرفت ها رویکرد تازه ای به آموختن را به نام روش علمی به کار گرفت. رویکردی که بر کار برد مشاهده و آزمایش مبتنی بود و فرانسیس بیکن، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، آن را متداول کرد.

همچنان که علم بی وقفه رازهای طبیعت را می گشود، پرسش های تازه و پریشان کننده ای در باره باورهای سنتی بروز می کرد. مثلاً، ستاره شناسی نشان داد که زمین، آن طور که کلیسا طی قرن ها مدعی بود، مرکز عالم نیست، بلکه صرفاً سیاره ای است که به دور خورشید می چرخد، و خود خورشید نیز فقط یکی از خورشیدهای بی شمار است. این کشف برخی از اندیشمندان را بر آن داشت که اظهار عقیده کنند که، برخلاف آموزه کلیسا، از این پس انسان معیار همه چیز نیست.

بسیاری از اروپاییان به این فکر افتادند که اگر کلیسا - که ادعا می کرد پیام آور رسمی خدا در روی زمین و مصون از خطاست - در مورد اهمیت زمین بر خطاست، پس در سایر موارد نیز نمی تواند خطاناپذیر باشد.

### آزادی اندیشه

افکار کارل فردریش باهرت عالم الهی رادیکال آلمانی به خاطر بیان نظرات روشنگرانه‌ای نظیر آنچه (به نقل از روشنگری چیست؟ به کوشش جیمز اشمیت) در زیر آمده از طرف ارباب کلیسا مورد سانسور و انتقاد قرار گرفت.

«آزادی اندیشه و داوری مستقل از صاحبان قدرت، مستقل از احکام کشیشان، راهبان، پاپ‌ها، شوراها، کلیسا، و جامعه مسیحی – این است مقدس‌ترین، مهم‌ترین و تخطی‌ناپذیرترین حق انسان. انسان‌ها حق دارند آن را فراتر از همه حقوق و آزادی‌های دیگر گرامی بدارند، چرا که فقدان آن نه تنها از خوشبختیشان می‌کاهد، بلکه آن را به کلی از بین می‌برد؛ بدین جهت که فقدان آزادی تکامل روح نامیرای آن‌ها را ناممکن می‌سازد... آن‌ها، بدون این حق و اعمال آن، به بردگانی بینوا تبدیل می‌شوند، و هنگامی که این حق خود را به کسانی وامی‌گذارند که با تقلید کورکورانه از آن‌ها از عقل و خرد خود دست کشیده‌اند، روح و رستگاری خود را در معرض خطر قرار می‌دهند، و فرقی نمی‌کند که آن کسان بخواهند آن‌ها را به سوی راستی رهنمون شوند یا دروغ، به سوی بهشت یا جهنم.

من این آزادی را یک حق می‌نامم، و به راستی حقی تخطی‌ناپذیر است که خداوند به شما ارزانی داشته و هیچ کس نمی‌تواند و نباید آن را از شما بگیرد.»

### اهمیت سِر اسحاق نیوتن

شگفت آن‌که کار یک مسیحی مؤمن و یک اندیشمند برجسته، سر اسحاق نیوتن، نقش شتاب‌دهنده را برای جنبش روشنگری ایفا کرد. نیوتن، استاد ریاضیات در دانشگاه کمبریج در انگلستان، مشاهدات و آزمایش‌های علمی‌ای را ارائه کرد که مردم را در سراسر جهان حیرت زده ساخت. در قرن پیش از آن، دانشمندان دیگری چون گالیله ایتالیایی نیز به کشفیاتی انقلابی دست یازیده بودند و به همین خاطر کلیسا جلو کارشان را گرفته بود. اما در عصر نیوتن سلطه کلیسا تا حد قابل ملاحظه‌ای ضعیف شده بود و دانشمندان و اندیشمندان با آزادی بیش‌تر نظرات خود را ابراز می‌کردند.

نیوتن، در کتابش اصول ریاضیات که در ۱۶۸۷ منتشر شد، محاسباتی انجام داد که نشان می‌داد نیروی جاذبه در سرتاسر عالم به یکسان عمل می‌کند. همین نیرو که سیارات را به سوی خورشید جذب می‌کرد، در روی کره زمین نیز اشیاء را به سوی زمین می‌کشید. افزون بر آن، او با محاسبات ریاضی کشفش گرانشی‌ای را که یک جرم بر جرم دیگری، چه در روی



زمین و چه در فضای بیرونی، وارد می‌کند تعیین کرد. او همچنین فرمول‌هایی را ابداع کرد که برای تعیین نیرو و سرعت اجرام در حرکت، در هر کجای عالم که بودند، می‌توانست به کار رود.

نیوتن، از طریق نوشته‌هایش، این نظر را ارائه کرد که عالم یک معمای درک‌ناشدنی نیست، بلکه به نظر می‌رسد مانند یک ماشین با دقت کار می‌کند و از قوانین تغییرناپذیر طبیعت پیروی می‌نماید. و انسان می‌تواند با منطق و مشاهده این قوانین را درک کند.

نظریه‌های علمی سر اسحاق نیوتن جنبش روشنگری را به پیش راند، از آن‌جا که قوانین نیوتن حکم می‌کرد که عالم جای منظمی است، مردم معتقد شدند که جهان طبیعت بر اساس اصول شناخت‌پذیری کار می‌کند.

نظرات نیوتن در اندیشه انسان

انقلابی به وجود آورد. ناگهان کسی پیدا شده بود و برای رفتار تمام ماده عالم به صورت یک مجموعه به هم پیوسته توضیحی ارائه می‌کرد. الکساندر پوپ شاعر انگلیسی قرن هجدهم کشف مهم نیوتن را با این عبارات مورد ستایش قرار داد:

طبیعت و قوانین طبیعت در شب پنهان مانده بود.

خداوند گفت: بگذار نیوتن باشد! و همه روشنایی بود.<sup>۶</sup>

نظرات نیوتن نه تنها درک علمی را گسترش داد، بلکه پُلی بود که انقلاب علمی را به عصر روشنگری متصل ساخت. نسل تازه‌ای از اندیشمندان، با الهام از توانایی نیوتن در یافتن علل بنیادی جهان مادی، به این فکر افتادند که شاید بتوان برای کشف رازهای دیگر نیز از رویکرد مشابهی بهره بُرد. آن‌ها فکر می‌کردند که اگر عقل می‌تواند حقایق عالم را آشکار سازد، چرا نتوان آن را برای درک و حلّ مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی انسان نیز به کار بُرد؟

## عقاید جان لاک



یکی از پیشگامان چنین تفکری جان لاک دانشور و فیلسوف بسیار ارجمند انگلیسی بود. لاک از طریق نوشته‌هایش نظریات بسیاری را مطرح کرد که شالودهٔ فکری روشنگری را بنیان گذاشت. او، مانند چندین متفکر دیگر عصر خود، به وجود «قانون طبیعی» اعتقاد داشت. بر اساس نظریهٔ او، همان‌طور که قوانین طبیعت بر نیروهای جاذبه و مغناطیس حاکم است، قوانین دیگری نیز به رفتار انسان نظم می‌بخشد. اما این‌ها قوانینی نیستند که قانونگذاران در پارلمان‌ها و شهرداری‌ها وضع

جان لاک بر این عقیده بود که مردم با استعداد تعقل به دنیا می‌آیند و در درک حقوق سلب‌ناشدنی معین و تنظیم زندگی خود بر اساس آن‌ها عقلشان راهنمایشان است. او این نظر را پیش کشید که حکومت باید قدرت و اختیارات خود را از مردم کسب کند.

می‌کنند، بلکه قواعدی هستند که از طریق کاربرد عقل قابل ادراکند.

به نظر لاک، همهٔ انسان‌ها دارای قدرت تعقل هستند و خود عقل نشان می‌دهد که همهٔ انسان‌ها از حقوق طبیعی یکسانی برای طلب زندگی، آزادی، و مالکیت برخوردارند. در عین

### سه قانونی که دنیا را تغییر داد

سه قانون حرکت مشهور اسحاق نیوتن در تفکر علمی انقلابی پدید آورد و به آغاز عصر روشنگری کمک کرد، که در این‌جا به نقل از بارتلت، «بازگویه‌های مشهور»، آورده می‌شود.

- (۱) هر جرمی به حالت ایستا یا حرکت یکنواخت خود در یک... خط [مستقیم] ادامه می‌دهد، مگر آن‌که نیروهای وارده بر آن، آن را به تغییر آن حالت وادارند.
- (۲) تغییر حرکت متناسب با نیروی محرکهٔ وارده است؛ و در امتداد... خط [مستقیم] است که آن نیرو به آن وارد می‌شود.

(۳) در برابر هر کنشی همواره واکنشی همسان وجود دارد.»

حال، آن‌ها موظفند که به حقوق دیگران نیز تجاوز نکنند. لاک استدلال می‌کند: «عقل... به همه انسان‌هایی که به آن رجوع می‌کنند می‌آموزد که، از آن‌جا که همه برابر و مختارند، هیچ کس نباید به زندگی، تندرستی، آزادی یا دارایی دیگری آسیب وارد کند.»<sup>۷</sup>

لاک، در دو رساله در باب حکومت که در ۱۶۹۰ منتشر شد، از آرای خود در امور سیاسی پرده برداشت. او بر این عقیده بود که افراد باید بتوانند اصول قانون طبیعی را به عنوان راهنمایی برای زیستن بدون یک قدرت حاکمه مرکزی به کار گیرند. اما از آن‌جا که تفسیر افراد از این قوانین طبیعی متفاوت است، باید بپذیرند که از یک «قرارداد اجتماعی» گسترده‌تر پیروی کنند. این قرارداد مردم را به ایجاد یک حکومت و واگذاری اختیارات محدودی به آن برای حفظ مصالح عمومی و مشترک ناگزیر می‌کند. با آن‌که افراد باید بخشی از آزادی خود را واگذارند، در عوض حفاظت از خود و مالشان را کسب می‌کنند.

اما حکومت نمی‌تواند حقوق طبیعی سلب‌ناشدنی – یا تغییرناپذیر – را کنترل یا سلب کند. لاک اصرار داشت که این‌ها حق طبیعی هر انسانی از بدو تولد است. در صورتی و هنگامی که حکومتی به این حقوق دیگر احترام نگذارد، مردم حق دارند آن حکومت را سرنگون سازند و حکومت تازه‌ای تشکیل دهند.

لاک نیز عقیده داشت که هر انسانی «طبیعتاً آزاد است و هیچ چیز [نباید]... بتواند او را بدون رضایتش به زیر سلطه هر قدرت زمینی درآورد.»<sup>۸</sup> بنابراین، حکومت اقتدار خود را تنها از یک منبع – مردمی که قرار است بر آن‌ها حکومت شود – می‌تواند دریافت کند. نمایندگان که شهروندان جامعه برمی‌گزینند باید کسانی باشند که به بحث و گفتگوهای ثمربخشی پردازند که به تصمیمات نهایی‌ای که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شکل می‌بخشد.

لاک، افزون بر اندیشه‌ورزی در باب حکومت، به ترویج نوع تازه‌ای از استدلال نیز یاری رساند که به یکی از روال‌های فکری عصر روشنگری تبدیل شد.

### تجربه‌گرایی و نوع تازه‌ای از استدلال

به دلیل پیشرفت‌های هیجان‌انگیزی که در جریان انقلاب علمی در قرن هفدهم صورت گرفت، بسیاری از اندیشمندان در مورد قابلیت‌های قدرت تعقل انسان به شوق آمدند. در این دوره، یکی از ارجمندترین طرفداران عقل رنه دکارت فیلسوف و دانشمند فرانسوی بود. دکارت، مانند بسیاری از هم‌تایان خود در اروپا، برای یافتن حقیقت نوعی منطق ریاضی را



رنه دکارت اصول ریاضی را برای تبیین فلسفه خود در باره رفتار انسان به کار گرفت. او برای تفسیر عقاید در باره خدا و اصول اخلاقی از استدلال قیاسی استفاده کرد.

به کار گرفت. او نوشت: «از همه علومى که تاکنون شناخته شده، تنها حساب و هندسه از هر گونه شائبه اشتباه و تردید به دورند.»<sup>۹</sup>

چنین روش تفکر ریاضی باعث شد که دکارت به هنگام ژرف‌اندیشی در خصوص موضوع‌های مهم به یک روش سنتی استدلال به نام روش قیاسی اتکا نماید. بدین معنا که او غالباً استدلال‌های خود را بر فرض‌هایی مبتنی می‌ساخت که کاملاً به بدیهی بودن آنها باور داشت. مثلاً، استدلال می‌کرد که هر چیزی باید سببی داشته باشد؛ در نتیجه، از آنجا که انسان‌ها مفهوم خدا را در ذهن دارند، پس خدا می‌بایست موجب و علت آن عقیده باشد.

اما مکتب فکری دیگری در قرن هجدهم پا به عرصه گذاشت که هم‌تراز و در مواردی متضاد با استدلال قیاسی بود. فیلسوفانی آن را ارائه کردند که معمولاً تجربه‌گرایان انگلیسی نامیده می‌شوند. این اندیشمندان بر این عقیده بودند که نیوتن اهمیت نوع تازه‌ای از استدلال، استدلال مبتنی بر تجربه‌گرایی، را نشان داده است؛ یعنی اطلاعاتی که مستقیماً از مشاهده و تجربه به دست می‌آید. تجربه‌گرایان اصرار داشتند که نیوتن مفاهیم انقلابی خود را بر واقعیت‌های قابل مشاهده، نه منطق صرف، مبتنی می‌ساخت.

مثلاً، لاک هنگامی که، برخلاف نظر دیگر اندیشمندان، نتیجه گرفت، انسان‌ها به هنگام تولد هیچ‌گونه دانش قبلی، یا ازلی، در ذهن ندارند، بر این نکته تأکید داشت. هیچ مکاشفه الهی نیز وجود ندارد، بدین معنا که انسان‌ها ذاتاً نه خوبند و نه بد. برعکس، ذهن آدمی مثل

یک لوح سفید است. مردم از بدو تولد از راه حواس پنج‌گانه اطلاعاتی را از جهان خارج کسب می‌کنند. هرچه انسان‌ها می‌دانند از راه تجربه به دست آمده است.

تجربه‌گرای انگلیسی دیگری به نام جورج برکلی که اسقف انگلیکن در ایرلند بود، حتی از لاک نیز جلوتر رفت. او ابراز عقیده کرد که ذهن انسان در واقع هیچ‌گاه چیزی را از محیط دریافت نمی‌کند. همه آنچه به واقع ذهن آدمی می‌تواند انجام دهد ادراک دریافت‌های ذهنی خود از جهان خارج، و نه خود اشیاء است.

دیوید هیوم فیلسوف اسکاتلندی ابراز داشت که ذهن تنها به صورت ابزاری وجود دارد که احساسات و دریافت‌های زودگذر را تجربه می‌کند و نه چیزی دیگر. او در کتابش رساله‌ای در باب سرشت انسان، منتشره به سال ۱۷۳۹، ابراز عقیده کرد: «آنچه ما ذهن می‌نامیم چیزی نیست جز انبوه یا مجموعه دریافت‌های مختلف، که با نسبت‌های مختلفی به هم پیوسته‌اند.»<sup>۱۰</sup> هیوم می‌گوید، تمام تفکر، چه احساسات، باریک‌اندیشی‌ها، و چه تأثرات، به اطلاعاتی که به ذهن عرضه می‌شود بستگی دارد.

مضمون مشترکی که تجربه‌گرایان انگلیسی ابراز می‌کردند این بود که اگر تجربه به تنهایی در ذهن آدمی یک حس واقعیت می‌آفریند، پس معیار راستین همه چیز است. به عقیده آن‌ها، این اصل می‌توانست به درک روشن‌تر رفتار انسان بینجامد. آن‌ها عقیده داشتند اگر ذهن مردم از برداشت‌های غلط، خرافات، یا پندارهای شرارت‌بار انباشته است، منشأ چنین خصوصیات منفی‌ای لزوماً محیط و نهادهای اجتماعی است. انسان‌ها، با کاربرد عقل مبتنی بر واقعیت قابل مشاهده برای بررسی و تحلیل نهادهای اجتماعی و چگونگی اصلاح آن‌ها، می‌توانستند تا حد زیادی شرایطی را که در آن می‌زیستند بهبود بخشند.

### پیش‌درآمد انگلیسی روشنگری

در میان شور و هیجان فکری فزاینده‌ای که نیوتن، لاک، و دیگر اندیشمندان انگلیسی برپا کردند، انگلستان دستخوش یک جابجایی بنیادی در قدرت سیاسی شد که به «انقلاب شکوهمند» شهرت یافت. پس از آن که شاه جیمز دوم، پادشاه کاتولیک نامحبوب، در سال ۱۶۶۸ از انگلستان گریخت، پارلمان آن کشور دو پروتستان، ویلیام و مری، را به عنوان شاه و ملکه جدید کشور بر تخت نشانند. لاک بعدها نوشت که از آن‌جا که شاه جیمز به حقوق مردم انگلستان تجاوز کرده بود، مستحق آن بود که از تخت به زیر کشیده شود. این انتقال بدون خونریزی هنگامی صورت گرفت که جیمز، پادشاه خودکامه، تاج و تخت خود را



اعضای مجلس اعیان بر سر ویلیام و مری تاج می‌گذارند. انتقال بدون خونریزی انگلستان از سیستم پادشاهی مطلقه به حکومتی که پارلمان و پادشاه در آن سهیم بودند «انقلاب شکوهمند» نامیده شد.

فرو گذاشت تا پارلمان وظیفه انتصاب پادشاهان را بر عهده گیرد و به همین دلیل است که این انقلاب شکوهمند شمرده می‌شود.

با آن که انگلستان هنوز هم دارای یک نظام پادشاهی بود، اما قانونگذارانش قوانینی را گذراندند که قدرت شاه و ملکه را محدود می‌کرد. آن‌ها همچنین پادشاهان را از طرح این ادعای دیرینه چندین قرنی که پادشاه دارای «حقی الهی» از جانب خداوند برای فرمانروایی بر دیگران است، باز داشتند. پارلمان همچنین منشور حقوق تمام مردم انگلستان را از تصویب گذراند که به آن‌ها برابری در برابر قانون، حق متوسل شدن به حکومت برای برطرف کردن نارضایتی‌ها، حق محاکمه سریع و عادلانه، رهایی از جریمه‌ها و وثیقه‌های گزاف، رهایی از مجازات‌های نامعمول و ظالمانه را اعطا می‌کرد. پارلمان تغییرات ماندگار دیگری نیز به وجود آورد. آزادی مذهبی به پروتستان‌ها را که عضو کلیسای انگلستان نبودند اعطا کرد، و به مطبوعات انگلستان آزادی بیان بیش‌تری داد.



انقلاب شکوهمند انگلستان تأثیر ژرفی بر نهادهای سیاسی آن کشور گذاشت. اما در جهت اصلاح یا تغییر بسیاری از مشکلات دیرپای اجتماعی و اقتصادی کار چندانی انجام نداد. با این حال، هیچ کشور اروپایی دیگری تا به این حد آزادی‌های شهروندانش را تضمین نکرده بود. اروپاییان در همه جا از آنچه در انگلستان اتفاق افتاده بود شگفت‌زده بودند. این انقلاب سیاسی، به همراه نظرات اندیشمندان پیشروش، به طور کاملاً ناگهانی انگلستان را به عنوان مرکز فرهنگی اروپا به پیش راند. اینک اذهان اندیشمندان و خلاق در سرتاسر قاره اروپا برای گرفتن الهام به جزایر بریتانیا چشم دوخته بودند. فیلسوف فرانسوی بارون دو مونتسکیو در مورد انگلستان اظهار داشت: «این آزادترین کشور دنیاست. من هیچ جمهوری‌ای را مستثنی نمی‌کنم و بدین سبب آن را آزاد می‌خوانم که فرمانروایش، که قدرتش محدود و کنترل شده است، نمی‌تواند کوچک‌ترین آزار قابل‌تصور به کسی برساند.»<sup>۱۱</sup>

با طلوع قرن هجدهم، بسیاری از اصلاح‌گران در سایر کشورهای اروپایی برای کسب راهنمایی و الهام به انگلستان چشم می‌دوختند.

### بروز نارضایتی

اینک بسیاری از نواحی اروپا برای تغییرات گسترده آماده بود. ناآرامی و بی‌قراری تقریباً در میان همه طبقات اجتماعی، به ویژه در میان فرودست‌ترین طبقات، در آستانه شعله‌ور شدن بود. سرف‌داری، نظام سیاسی و اقتصادی‌ای که شرایط برده‌واری را به میلیون‌ها اروپایی در دوران قرون وسطی تحمیل کرده بود، هنوز هم در روسیه و بخش‌های دیگر اروپای شرقی پابرجا بود. و با آن‌که در ایتالیا، انگلستان، هلند، فرانسه، و نواحی‌ای از آلمان و اسپانیا عمر این نظام رسماً به پایان رسیده بود، اما در بسیاری از این کشورها دهقانان هنوز هم زیر یوغ آداب و سنن کهن بودند که آن‌ها را به پرداخت مالیات‌های ویژه و انجام وظایف خاص برای اشراف زمیندار مجبور می‌ساخت. در میان دهقانان فرانسوی ناخشنودی از این آداب و سنن بسیار شدید بود.

نارضایتی در میان طبقه اجتماعی فراتر از دهقانان، یعنی صنعتگران یا پیشه‌وران ماهر نیز مشهود بود. سازمان‌های صنفی دیرینه‌ای که صنعتگران به آن‌ها تعلق داشتند دارای قدرت اقتصادی عظیمی بودند. در انگلستان آن‌ها را اصناف (guilds) می‌نامیدند. سازمان‌های مشابهی در قاره اروپا نیز وجود داشت که *compagnonnage* (صنف کارگران همکار)

## اروپا در آغاز عصر روشنگری



نامیده می‌شد. این سازمان‌ها معمولاً برای کمک به کارگران یک شهر یا روستا تشکیل می‌شد. آن‌ها تصمیم می‌گرفتند که چه کسی استادکار شود. افزون بر آن، شاخص‌ها، قیمت‌ها، ساعات کار، و شرایط کار را تعیین می‌کردند و در مورد این که چه نوع محصولاتی باید تولید شود به وضع مقررات می‌پرداختند.

از زمان قرون وسطی، این اصناف برای مردان جوان کار تأمین می‌کردند و آن‌ها را از شرارت باز می‌داشتند. آن‌ها همچنین از تولید محصولات نامرغوب و دغلکاری جلوگیری می‌کردند. اما در قرن هجدهم، این سازمان‌ها با رقابت از ناحیه یک طبقه جدید سوداگر مواجه شدند که در سطح ملی و

حتی بین‌المللی عمل می‌کرد. این کارآفرینان مقادیر کلانی پول برای سرمایه‌گذاری فراهم می‌آوردند، مواد اولیه می‌خریدند، و ترتیبی می‌دادند که کارگران غیرصنعتی در خانه‌ها و کلبه‌هاشان محصولات را به قیمت ارزان‌تر تولید کنند. اصناف کوچک سنتی در رقابت با این فعالیت‌های سرمایه‌داری جدید با دشواری زیادی روبرو شدند.

حتی طبقه متوسط در حال رشد بازرگانان، بانکداران، و مغازه‌داران در اروپا احساس عذاب و سرخوردگی می‌کردند. آن‌ها از اشراف قدرتمندی که در حکومت و ارتش صاحب مقام بودند و حاضر نبودند مطابق مسئولیت‌های خود زندگی کنند رنج می‌بردند. در عوض، فساد و بی‌لیاقتی حاکم بود، چرا که بسیاری از اشراف اوقات خود را به هزینه طبقات فرودست مالیات‌دهنده صرف خوشگذرانی و تجمل‌پرستی می‌کردند.

بسیاری از اشراف نیز، علی‌رغم مزایا و امتیازاتشان، از وضع موجود ناراضی بودند. آن‌ها نسبت به کسانی که قدرت و منزلتی فراتر از آن‌ها داشتند، یعنی پادشاهان خودکامه اروپا، حسد می‌بردند.

## پادشاهان خودکامه اروپا

در دوران قرون وسطی، قدرت سیاسی در میان شاهان و جنگ‌سالاران متعددی که در سرتاسر اروپا پراکنده بودند تقسیم می‌شد. اما در قرن هجدهم گرایش تازه‌ای به سوی یکپارچه‌سازی قدرت در دست یک پادشاه واحد قدرتمند در جریان بود. به استثنای بریتانیای کبیر، در اکثر کشورهای اروپایی پادشاهان مستبدی فرمان می‌راندند که حکومت خود را منبعث از حق الهی می‌دانستند. بدون وجود قوانینی که آن‌ها را مهار کند، اکثر این شاهان و ملکه‌های خودکامه خود را برتر از دیگران، از جمله اشراف و روحانیان، احساس می‌کردند. این پادشاهان خودکامه بر تمام جنبه‌های زندگی در درون مرزهای خود فرمان می‌راندند؛ مالیات می‌گرفتند و بودجه عمومی را صرف هر کاری که می‌خواستند می‌کردند، آزادی بیان را محدود می‌ساختند و همه منتقدان را به شدت مجازات می‌کردند.

در نتیجه وجود قدرت نامحدود در دست پادشاهان، نظام قضایی در سرتاسر اروپا تقریباً همواره ناعادلانه، ظالمانه، و نابخردانه بود. قوانین حقوقی معمولاً ملغمه‌ای از مقررات متضادی بود که ریشه در قرون وسطی داشت. زندانیان را معمولاً تازیانه می‌زدند، به قاپوق



طی قرن هجدهم، صنعتگران سنتی‌ای نظیر این شمع‌سازان با رقابت شدیدی از ناحیه تولیدکنندگان بزرگ خارج از اصناف مرسوم روبرو شدند.



در دوران قرون وسطی، پادشاهان مستبد قادر بودند به دلخواه خود مجازات‌هایی را برای جرایم در نظر گیرند، از جمله زنده زنده سوزاندن بر چوبهٔ مرگ. چنین رفتار ظالمانه‌ای خشم شهروندان را برمی‌انگیخت.

می‌بستند، شکنجه می‌کردند، گردن می‌زدند، به زیر چرخ‌ها می‌انداختند، به چوبه مرگ می‌بستند و زنده زنده می‌سوزاندند، و چهار شقه می‌کردند. در انگلستان، سرهای بریدهٔ خائنان را در ملأ عام به نمایش می‌گذاشتند. غالباً بسیاری از قربانیان را، بدون آن‌که رسماً اتهامی متوجه آن‌ها کنند، به طور نامحدود در زندان نگه می‌داشتند. در خارج از انگلستان، به ندرت کسی را با قید ضمانت آزاد می‌کردند و محاکمات با حضور هیئت منصفه به ندرت صورت می‌گرفت.

اما پادشاهان خودکامهٔ اروپا تنها کسانی نبودند که صاحب قدرت فراوان بودند. مذهب سازمان‌یافته، به ویژه کلیسای کاتولیک، نیز از اقتدار فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، اگرچه سلطه‌اش طی قرن‌ها تضعیف شده بود.

### بیدادگری مذهب سازمان‌یافته

در انگلستان سایه حکومت بر سر مذهب بود. در واقع، کلیسای انگلستان را دولت کنترل می‌کرد. اما در قارهٔ اروپا وضعیت بسیار متفاوت بود. در این جا، کلیسای کاتولیک به لحاظ

قدرت و ثروت تنها پس از شاه و سپاه او در مقام دوم قرار داشت. کلیسا، نهادی ثروتمند و دیوان‌سالار بود که در سراسر اروپا گسترده بود و بر زندگی میلیون‌ها نفر نفوذ زیادی اعمال می‌کرد. و این اختیار را داشت که یک عُشر، یا یک دهم درآمد سالانه اکثر فرانسویان را به زور از آن‌ها بگیرد. در برخی از کشورها، کلیسا ادارهٔ انحصاری تمام مدارس و دانشگاه‌ها را در دست داشت. با آن‌که کلیسا یک خدمت مورد نیاز را به مردم ارائه می‌کرد، از امتیاز ترویج انحصاری احکام مذهبی خود نیز برخوردار بود. مقامات کلیسا از قدرت سانسور کتاب‌ها، نمایش‌ها، و اشعاری که مورد پسندشان نبود نیز برخوردار بودند. هر نویسنده‌ای که نظریه‌ای مغایر عقاید کلیسا ابراز می‌داشت زندانی می‌شد و آثارش توقیف و نابود می‌گردید.

قدرت‌های عمیقاً ریشه‌دار کلیسا و سلطنت غالباً با هم عجین می‌شدند، و وابسته و حامی یکدیگر بودند. مثلاً، در فرانسه پادشاه اقتدار خود را به شکل تدهین و تاجگذاری از کلیسا دریافت می‌کرد. اما او تمام اسقف‌های کلیسا را منصوب می‌نمود. و در برخی نواحی کشور، اسقف‌ها تمام قضات محلی و دیگر صاحب‌منصبان حکومتی را برمی‌گزیدند. پادشاهان غالباً تصویب علنی اعمالشان را از جانب کلیسا انتظار داشتند - و انتظارشان برآورده می‌شد. در عوض، مقامات کلیسا از الطاف خاص پادشاه به شکل معافیت از پرداخت برخی مالیات‌ها یا دسترسی آسان به مشاغل مطلوب دولتی برای دوستان و اعضای خانواده‌شان برخوردار می‌شدند.

### شرایط رقت‌بار

به هر حال، برای میلیون‌ها اروپایی، که نه از اشراف بودند و نه از مقامات کلیسا، زندگی مصیبت‌بار بود. کشاورزان، کارگران و چوپانان در فقر و ذلت در روستاهای منزوی و عقب‌افتاده زندگی می‌کردند. هزاران نفر به صورت سرف [رعیت وابسته به زمین] در املاک متعلق به اشراف و روحانیان به سر می‌بردند. در شهرها، انبوه مردم فقرزده در محله‌های کوخ‌نشین پُرجمعیت، کثیف، و جُرم‌خیز با درماندگی و فلاکت زندگی می‌کردند. گداها و دزدها در خیابان‌ها پرسه می‌زدند. موارد بدمستی فراوان بود. کارگران ساعات طولانی به کار واداشته می‌شدند و در شرایط رقت‌انگیزی کار می‌کردند. کار کودکان رواج داشت و طول عمر کوتاه بود.

با آن‌که به واسطهٔ انقلاب علمی در دانش پزشکی پیشرفت‌هایی حاصل شده بود، اما

### دیدگاه یک فیلسوف در بارهٔ آینده

این بخش از کتاب طرح کلی یک دیدگاه تاریخی در بارهٔ پیشرفت فکری انسان اثر مارکی دو کندورسه فیلسوف فرانسوی تصور او را از آینده بر پایهٔ اندیشه‌های عصر روشنگری شرح می‌دهد. این گزیده در عصر روشنگری به کوشش فرانک مانوئل به چاپ رسیده است.

«در خصوص شرایط آیندهٔ نوع انسان، شاید بتوانیم امیدهایمان را در سه نکته خلاصه کنیم: از بین بردن نابرابری بین ملت‌های مختلف، گسترش برابری در میان یک ملت، و بالاخره اصلاح و تعالی [نوع انسان].»

آیا روزی همه ملت‌ها به سطحی از تمدن نخواهند رسید که مردمانی، نظیر فرانسوی‌ها و انگلیسی - آمریکایی‌ها، که روشن‌اندیش‌ترین، آزادترین، و فارغ از تعصب‌ترین ملت‌ها هستند، به آن دست یافته‌اند؟ آیا اسارت کشورهای مغلوب پادشاهان، عقب‌ماندگی قبایل آفریقایی، و جهالت وحشیان به تدریج زایل نخواهد شد؟ آیا بر روی این کرهٔ خاکی جایی وجود دارد که ساکنانش را طبیعت محکوم کرده باشد که هرگز از آزادی برخوردار نباشند، و هرگز عقل خود را به کار نیندازند؟»

پزشکان هنوز نمی‌دانستند چگونه بیماری‌ها را کنترل و درمان یا از آن‌ها جلوگیری کنند. طاعون، سل، فلج اطفال، آبله، دیفتری، وبا، و سایر بیماری‌ها و امراض صدها هزار نفر، به ویژه کودکان خردسال، را می‌کشت. با بیماران روانی نیز بدجوری برخورد می‌شد. اندک بودند کسانی که گمان می‌کردند بیماری روانی ممکن است ناشی از ضربهٔ روحی، نقایص مادرزادی، یا عدم تعادل شیمیایی باشد. برعکس، بسیاری از اروپاییان بر این باور بودند که دیوانه در سیطرهٔ شیاطین است. برخی حتی به یک خرافهٔ قدیمی می‌چسبیدند که می‌گفت آدم‌ها بر اثر خوابیدن در نور مهتاب «مجنون» می‌شوند.

بیمار روانی و دیوانه وسیلهٔ سرگرمی مردم نیز به حساب می‌آمد. بیمارستان‌های مخصوص بیماران روانی، نظیر لیستل بیتلهم یا بدلام در لندن، درهای خود را به روی تماشاگرانی می‌گشودند که می‌آمدند تا به رفتار غیرعادی بیماران روانی بختند و آن‌ها را مسخره کنند.

در قرن هجدهم خرافات هنوز رایج بود. بسیاری از اروپاییان به گرگ‌نماها، پریان، ارواح، و شیاطین باور داشتند. و با این که این عمل رو به زوال بود، اما باز هم بسیاری از مقامات مذهبی و حکومتی زنان را به سحر و جادو متهم می‌کردند و آن‌ها را زنده زنده در آتش می‌سوزاندند. بردگی نیز هنوز در مستعمرات آن سوی دریاها در اروپا رواج داشت.